



{۱۱} خدا درباره فرزندان تان شما را سفارش می کند برای فرزند نرینه است همچون بهره دو مادینه، پس اگر زنانی بیش از دو تن بودند، دو سوم باز گذاشته ایشان راست، و اگر یک زن بود نصف او راست. و برای پدر و مادرش هر کدام یک ششم از آنچه باز گذاشته اگر فرزندی داشت، پس اگر فرزندی نداشته است و پدر و مادرش وارث او گردد درنتیجه مادرش یک سوم دارد، و اگر برادرانی دارد پس مادر او یک ششم می برد پس از انجام وصیتی که بدان وصیت می کند یا پرداخت بدھی. پدران تان و فرزندان تان در نمی یابند که کدامیک شان از نظر نفع برای شما نزدیک ترند، فریضه‌ای است از خدا، بی گمان خدا پس دانا و با حکمت است.

{۱۲} و شما راست نصف باز گذاشته همسران تان اگر فرزندی نداشته‌اند. پس اگر ایشان را فرزندی باشد درنتیجه یک چهارم باز گذاشته بهره شما است از پس انجام وصیتی که بدان وصیت می کند یا پرداخت بدھی‌ای. و ایشان (زنان تان) را یک چهارم است از آن چه باز گذاشید اگر فرزندی نداشته باشید. پس اگر شما را فرزندی است در نتیجه ایشان را است یک هشتم از آن چه واگذاشتید از پس انجام وصیتی که بدان وصیت کرده‌اید یا پرداخت بدھی‌ای، و اگر مردی خویش (غیر از درجه اولی) از

یو صیکُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذِّكَرِ مِثْلُ حَظِ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اُشْتَيَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مَا تَرَكَ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النَّصْفُ وَ لِأَبْوَيْهِ لِكُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرَثَهُ أَبْوَاهُ فَلِأَمْمَهِ الْثُلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْواجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الشُّتُّمُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصَنَ

بِهَا أَوْ دِيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً  
أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلٌّ وَاحِدٌ  
مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ  
فَهُمْ شُرَكَاءٌ فِي الْثُلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَةٍ  
يُوصَى بِهَا أَوْ دِيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍ وَصِيَةٍ مِنْ  
اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿١٢﴾

{۱۳} آن است حدود خدا و هر کس خدا و رسولش را فرمان برد او را به بهشتی وارد کند که نهرها از بن آنها روان می شود جاودان هستند در آنها و آن رستگاری بس بزرگی است.

{۱۴} و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند و از حدود او تجاوز کند او را به آتشی درآورد که در آن جاودان باشد او راست عذابی خوارکننده.

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ  
يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْيَهَا الْأَنْهَارُ  
خَالِدِينَ فِيهَا وَذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۳﴾

وَمَنْ يَغْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ  
يُدْخِلُهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ  
مُهِينٌ ﴿۱۴﴾

### شرح لغات:

#### كتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه‌ها»

یوصی، از ایصاء، وصیت: اتصال به دیگر، پیمان، برانگیختن و جلب عاطفه، عاقبت‌اندیشی، خیرخواهی، سفارش برای دیگری.  
اولاد، جمع ولد: فرزندان متصل و بی‌واسطه و اخْصَ از بنت و ابن که به فرزندان فرزند هم گفته می‌شود.

**حظ:** بهره، بهره‌مندی، سهم، حق مشخص.

تدرون، از دری و درایه: دانایی، دانستن با تدبیر و تدبیر، اندیشیدن همه جانبه و یا درک آن‌چه برای همه آسان دریافت نمی‌شود، دریافت واقعی و علمی، به دام انداختن.



کلله: خویش غیر از پدران و مادران و فرزندان، آنکه نسبت نزدیک ندارد. از کل: خستگی، ناتوانی، سنگین باری. یا از اکلیل: زیور اطراف سر، تاج، آنچه بر چیزی احاطه دارد. کل (به ضم کاف): محیط به اجزاء.

«يُوصِّيْكُمُ اللَّهُ فِي أُولَادِكُمْ لِلَّذِكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اُنْثَيَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النَّصْفُ وَلَا يَبْوَيْهِ لِكُلٍّ وَاحِدٌ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبُوهُ ابْنَاهُ فَلِأَمْمَهِ الشُّتُّثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ أخْوَةً فَلِأَمْمَهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدٍ وَصِيَّةٌ يُوصَى بِهَا أُوْ دَيْنَ آبَاؤُكُمْ وَآبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيشَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا حَكِيمًا».

وصیت، سفارش خیر خواهانه با حفظ عهد و پیوند و برانگیختن عاطفه است و در این آیه متضمن احکام و حقوق میراثی با تأثیر اجرایی بیشتر از بیان صریح حکم است. وصیت از کسی باید که بر دیگری و بر اشیای مورد وصیت حقی دارد و صاحب حق مطلق، خداوند مالک احق به وصیت است. «فی أُولَادِكُمْ»، متعلق به «يُوصِّيْكُمُ اللَّهُ»: این وصیت پیوسته و همیشگی در ظرف روابط اولاد و نگهداری حق آنان است. اولادی که مانند گیاه نو خاسته نیاز به تغذیه و امداد دارند تا ریشه بدوانند و به ساقه خود برخیزند. و چون وصیت و توجه، باید به ناتوان ترهایی که حق شان نادیده و تضییع می شود بیشتر باشد، بهره و سهم «حظ» دختران و زنان، در این آیات اصل و مفروض و مسلم آمده و سهم مردان و پسران، فرع و به مقیاس سهام زنان و دختران: «لِلَّذِكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ» فرق این عبارت با تعبیر «للانثیین» مثل حظ الذکر، و للانثی نصف حظ الذکر در همین توجه به اصالت حق زنان است. این اصالت حکمی و توصیه‌ای، در نفی سنن جاهلیت و مقابله با روش دنیای آن



روز (و امروز، با همه سروصداها و حق‌خواهی‌ها) بوده و هست که زنان در برابر قدرتمندی و مالکیت بی‌چون مردان به حساب نمی‌آمدند و قانون و سنتی برای مالکیت زن و میراث نبود و اگر حقی و مالکیتی به آن‌ها داده می‌شد اعطایی و استثنایی دل‌بخواهی و فرعی بود، چنان‌که اکنون هم در مجموع چنین است.

در قرآن حکیم که حق میراث زن نصف میراث مرد آمده، از نظرگاه جمع حقوقی زن و در سطح خانواده و اجتماع اسلامی، میراث و مال زنان مساوی یا بیش از مردان است. زن با داشتن مهر «نحله»، هزینه همه زندگیش بر عهده شوهر و با او شریک است، گرچه خود دارا باشد، و آن‌چه زن از راه میراث یا کار شخصی به دست می‌آورد بازیافت و اندوخته‌ای راکد و تأمین برای زندگی تنها بی و بیوگی او است، چه زن بر مبنای ساختمان روانی و بدنی و موضع طبیعیش احساسی و عاطفی و ذوق و محبت پرورشی دارد و گیرنده و مصرف‌کننده و پرورش دهنده فرزند از دوره رحمی تا شیرخوارگی تا بلوغ می‌باشد، و مرد دارای تفکر خالص و متتحمل کارهای سخت و تولیدکننده و دهنده در همه ابعاد وجودیش است.<sup>۱</sup> و آن‌چه به دست می‌آورد، برای سرمایه کار و مصرف بیشتر است، و هم‌چنین آن‌چه پس از خود می‌گذارد که باید در همین مسیر پیش رود. از نظر وسیع قرآنی، تقسیم و سهم بنده میراث بر مبنای نیاز و کار و تولید مستقیم و بی‌واسطه «شخص» و یا باواسطه

۱. تا ساختمان روانی و جسمی «فیزیولوژی» زن با مرد متفاوت است، مساوات زن و مرد از هر جهت مخالف نظام آفرینش و عدالت اجتماعی است. چنان‌که کشاندن زنان به کارهای سخت صنعتی و کشاورزی و رانندگی و امثال این‌ها و تحمیل هزینه زندگی خود و اولادشان بدانا، ظلم به آنان و اجتماع است. اگر تفاوت‌ها از نظر کوته‌بینان، مستند به سرخوردنی و عقب‌راندنی زنان و بی‌توجهی به تربیت آنان باشد، پس با همه کوشش مجتمع غربی و مجامع حقوقی برای میدان دادن و تربیت زنان، که عکس العمل محدودیت‌های گذشته است، چرا زنان مکشف و سیاست‌مدار و فرمانده جنگی، اندک و انگشت شمارند؟ و چگونه در تاریخ طولانی بشر برای زنان و موضع آنان تغییری پیش نیامده و همیشه مطالبه کننده زن‌ها بودند و دهنده حقوق مردان؟ (مؤلف)



«اولاد» است که در تحریک و تحریک و کارایی ارث گذار و در تولید و مصرف، سهمی و دخالتی دارند و نصیب مفروضی: «نَصِيبًا مَفْرُوضًا». و این آیات تفصیل و تبیین همان نصیب کلی و واقعی و مفروض و توصیه‌ای در تشخیص و انجام آن است.

«فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مَا تَرَكَ». تفریغ به مضامون مقدّر و مفهوم از «اللَّذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُثْتَيْنِ» است: این فرض دو برابری، در صورتی است که وارثان یا اولاد، مرد و زن باشند، و اگر تنها زنان باشند، پس اگر بیش از دو نفر باشند برای آنان دو سوم ما ترک است. ضمیر «كُنَّ» از جهت خبر «نساء» مؤنث آمده و راجع به اولاد است و می‌شود راجع به عموم وارثان زن (جز مادر) باشد. اولاد، خواهران، عمه‌ها، خاله‌ها و هم‌چنین، در صورتی که میان این طبقات ترتیبی وارث مردی نباشد. «فَوْقَ اثْتَيْنِ» بیش از دو تن، شامل دو تن هم هست، چنان‌که در تعبیر منفی هم همین مفهوم دریافت می‌شود: «بیش از دو تن نباشد، نیاید...» یعنی: دو تن و بیشتر. پس میراث دو دختر و بیشتر، یا دیگر اقربای زن، دو سوم است. و نیز از بیان «اللَّذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُثْتَيْنِ» و از «إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً»، میراث دو زن معلوم می‌شود: بهرہ مرد، چون بهرہ دو زن است. بهرہ مرد با بودن یک زن دوسوم است، پس بهرہ دو زن دوسوم است، بنا بر این قید «فَوْقَ...» برای مشخص کردن بهرہ بیش از دو زن می‌باشد، تا تصور نشود که چون تعداد زنان بیش از دو شد بهره‌شان از ارث افزایش می‌یابد. ضمیر فاعل «ما ترک» راجع به متوفی معلوم است.

«وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ». ضمیر کانت راجع است به دختر یا زن ارث‌بر: اگر دختر، یا وارث، یک زن باشد برای او نصف ما ترک است.

«وَلَا يُبَوِّهْ لِكُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ». مقصود از ابوین، پدر و مادر است



به تغليب، عطف ابوبين به اولاد و تقديم لابويه و بدل آمدن «لکلٌ واحدٌ». و تكرار لام، بجای «لکل واحد من ابويه» برای تأكيد و تثبيت سهم هر يك از پدر و مادر و هم طبقه‌اي آنها با اولاد، و چون جواب مقدار است: در اين ميان سهم پدر و مادر چيست؟ برای هر يك سهمي ثابت با اولاد است! برای هر يك از آنان، يك ششم سهم است از ماترك. پس اصل ميراث پدر و مادر با شرياط و اختلاف ثابت است: برای هر يك، يك ششم سهم است اگر متوفى فرزند بیواسطه يا باواسطه داشته باشد: «إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ» و اگر فرزندی در ميان نباشد و وارث همين پدر و مادر باشد، سهم مادر دو چندان، يك سوم، مى شود: و دوسوم ديگر از آن پدر است.

«فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَرِثَةُ أَبْوَاهُ فَالْأُمُّهُ الشُّلُثُ». و اگر خواهر و برادر «از طبقه دوم» در ميان باشد، سهم مادر همان يك ششم است: «فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَالْأُمُّهُ السُّدُسُ». مقصود از «اخوة» برادران پدر و مادری يا پدری است که بيش از دو نفر باشند، نه يك نفر، در اين صورت برادران و خواهرا که از طبقه دوم‌اند، تحديد‌کننده‌اند نه ارث‌برنده، و چون عائله‌مندي پدر بيشتر است، ميراث مادر از يك سوم به يك ششم پايان مى آيد و پنج ششم از آن پدر مى شود. اين در فرض بودن پدر و مادر (و ورثه ابواه) است و اگر وارث تنها مادر باشد همه ارث از آن او مى شود.

«مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أُوْ دَيْنٌ». «مِنْ بَعْدِ»، ظرف متعلق به «يُوصِي كُمُ اللَّهُ...» يا فعل مقدار است. يوصى - به كسر يا فتح ص - «معلوم يا مجھول» صفت تأكيدی وصیة و مشعر به دوام وصیت است: وصیت خداوند در سهم‌بندي و تقسیم میراث، يا اجرا و انجام آنها، پس از وصیتی است که شخص ارث‌گذار به آن وصیت کرده، يا وصیت شده است، و آن وصیت تا هنگام مرگ باشد، چه شخص تا پيش از مرگ می‌تواند وصیتی را نفی کند يا تغيير دهد. و نيز اجرا و توزيع ميراث پس از دين



است. با آن که دیون شخصی یا شرعی باید پیش از وصیت، از میراث جدا شود، تقدیم وصیت، «مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ» اهتمام به وصیت را می‌رساند.<sup>۱</sup> اصول کلی این سهام، ناظر به اقربیت و حدود توارثی و حقوقی و ضمناً نیازهای وارثان است. و در مرحله اجرا و انطباق چه بسانیازمندان و نیازهایی در میان باشد که اولویت دارند، از سهامدارانی که نیازشان بیشتر است یا خویشانی که سهمی ندارند و یا بینوایان دیگر، و نیازهای اجتماعی. برای جبران همین هاست که وصیت در این آیات ارت، تأکید و تکرار شده است، و در سورة بقره، با تعبیر ایجابی «کُتِبَ» آمده: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْقَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ﴾

۱. در این آیات و دیگر آیات وصیت، مقدار وحدی برای مورد وصیت بیان و تعیین نشده است. در احادیث و فقه ما «امايمه» وصیت نافذ و لازم الاجرا ثلت (یک سوم) میراث است. از حضرت صادق علیه السلام، چنین آمده: «براء بن معور انصاری... ثلت مالش را وصیت کرد، و همین سنت جاری گردید» (از وسائل الشیعه، احکام و صایا...). قانون مدنی فرانسه نیز، وصیت بیش از ثلت را نافذ نشانخته و وصیت به ثلت را همین برای مرد و محدود به خویشان و اقوام هم خون، نافذ شناخته است نه بیگانگان. در غرب، اولین قوانین حقوقی به دستور و نظارت ناپلئون - او آخر قرن ۱۸ - به نام «کد» تدوین شد که قسمت مهم آن از منابع اسلامی بخصوص کتاب شرایع، تألیف محقق حلی (۶۰۲-۶۷۰هـ). اتخاذ شده است. پیش از آن مسائل حقوقی، سنتها و عادات مختلف و جاری یا به تصویب کلیسا بوده که به صورت قوانین اجرامی شده و چون در میان بیشتر اقوام اصل هم خونی و خانوادگی اساسی و محترم بوده زنان و دختران که از خانواده دیگر بودند یا به خانواده دیگر می‌رفتند، از ارث شوهر و پدر محروم بودند، و یا فقط از مادر ارث می‌بردند و یا تازمانی که در خانه پدر و مادر بودند، ارث اندکی و از بعضی از اموال داشتند و بیشتر یا همه ماترک به پسر ارشد می‌رسید. از این جهت با آن که در قانون فرانسه، اصول طبقات و درجات وارث و سهم‌بندی ارث، از فقه اسلامی اتخاذ شده، سنت و عادات جاری گذشته را با تغییراتی در ارث و وصیت دخالت می‌دهند، مانند محرومیت مادر از ارث با بودن دیگر خویشاوندان نزدیک و دور و محرومیت یا محدودیت وصیت برای زن و زن برای دیگران و محدودیت اختیارات مالی زن شوهردار و محدودیت یا ممنوعیت میراث زنان و دختران در فرانسه و دیگر کشورهای غربی با اختلاف و تغییراتی که به تدریج و پس از تدوین حقوق پیش آمده که در ضمن آن‌ها وراثت و وصیت و اختیارات مالی زن با تفاوت‌هایی افزوده شده است. (مؤلف)

بِالْمَعْرُوفِ حَقًا عَلَى الْمُنَجَّيِنِ ۚ<sup>۱</sup>

«آباؤکُمْ وَ أَبْنَاوُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا». «آباؤکُمْ...» مبتدای «لا تَدْرُونَ...» یا خبر مبتدای مقدّر «هم، اولنک و ...». این تقدیم و تأخیر و تفصیل، تصویری و چون نظرخواهی است: این‌ها پدران و فرزندان شما هستند، بیندیشید... نمی‌دانید. به جای این تقدیم و تفصیل تعبیر کوتاهی چون: «لا تدون ای آباءکم و ابناءکم...» این تصویر جالب نظر را نمی‌رساند. در آیات قرآن، فعل و مشتقات «دری، یدری» درباره مسائل و حوادثی آمده که واقعیت آن‌ها را چنان‌که هست و یا واقع می‌شود، بشر عادی نمی‌تواند دریابد، مانند: قیامت و مراحل آن، پایان جهان، آثار و نتایج مکتبات انسان، لیله‌القدر، خیر و شر. و همه جا با حروف نفی یا استفهام آمده. «لا تدری، ما ادیریک، ان ادری».

«آباؤکُمْ وَ أَبْنَاوُكُمْ لَا تَدْرُونَ...» این نفی متضمن استفهام در پایان آیه و بیان اصول و طبقه اولیه ارث و وصیت، برای توجه و راهنمایی به این حقیقت است که احکام و قوانین ارث و دیگر احکام را شما با دید محدود و منفعت جوی خود نمی‌توانید چنان که باید دریابید و تنظیم کنید، چه احکام باید محیط بر همه ابعاد و مصالح افراد و اجتماع و از مبدئی فوق اندیشه‌ها و انگیزه‌ها و خواسته‌های افراد و طبقات باشد. بخصوص قوانینی که بخواهد اصول آن‌ها فraigیر و تنظیم شده و منظور باشد و همه جوامع بشری را به صورت یک خانواده درآورد و همه مصالح متفاوت و منافع همه جانبه و همه را در برداشته باشد؛ زیرا حکمت قانون برای انسان مختار و اجتماعی و نفع جو و خواناخواه متجاوز، برای تضمین منافع وسیع

۳۲۶

۱. بر عهده شما نوشته و مقزر شده است که وقتی مرگ برای یکی از شما پیش آمد، اگر خیر [مالی] به جا گذاشته برای پدر و مادر و خویشان بنا به عرف وصیت کند که این کار حقی است بر عهده پروابیشگان. بقره (۲)،



همگانی و در همه جهات و همیشه و ایجاد حدود و موانع برخورده است. هر فرد بشری، هر چند دارای وسعت دید و آزاد باشد، چون تا حدی مجدوب منافع خود و طبقه و ملت خود و محکوم سنن و عادات خاص است، نمی‌تواند واضح قانون یا قوانینی باشد که همه مصالح و منافع عموم را تضمین کند و دیگران را به اطاعت از چنین قانونی و ادار کند. این‌گونه قوانین نه می‌توانند جامعیت داشته باشد و نه ضمانت اجرایی. روش و سنن ارث و وصیت، همیشه نمونه بارزی از تبعیت و تأمین منافع و هواهای افراد و اقوام و طبقات بوده که همین روش‌ها با گسترش اجتماع، به صورت قانون در می‌آمده و مبنای آن همیشه خواست و نفع رئیس و بزرگ قبیله و یا عاطفه و نفع و علاقه و محبت و روابط خونی ارث‌گذار بوده که همه یا بعضی از این‌ها در اصل و چگونگی و سهمندی میراث و وصیت دخالت تعیین‌کننده داشتند، چون تشخیص نفع و نافع بودن، نسبی و مختلف و متفاوت است، نمی‌شود که مبنای اصول قانونی و روابط اجتماعی همه و برای همیشه باشد. «آباؤکُمْ وَ أَبْناؤكُمْ...» که نزدیک‌ترین وارثان را نام برده و تا دورترین را هم در مدنظر آورده، ناظر به همین است که اگر ارث به تشخیص نفع و نافع بودن خود شما واگذار شود، چنان‌که باید نفع خود را در همه جهات نمی‌توانید دریابید، چه رسد به نفع دیگران و اجتماع و مصالح عمومی: «لَا تَدْرُونَ أَيْهُمْ أَقْرَبُ لِكُمْ نَفْعًا!» بی‌نیاز مطلق و برتر از نفع و ضرر و محیط به مصالح و منافع واقعی خلق، خالق است و شارع حقوق: «فَرِیضَةٌ مِّنَ اللَّهِ»، حال یا تأکید به معنای مصدری و یا خبر فعل مقدّر: این سهام فرض شده، در حالی که - مؤکدا - فرضه‌ای است قسمت بندی و ایجاب شده از جانب خدا، همان مبدأ قدرت و علم و حکمت که علم و حکمت‌ش ذاتی و از لی و محیط به مصالح و منافع و هدف‌های آفرینش است. همین علم محیط و نافذ و حکیمانه است که اجزا و ذرات عالم را پدید آورده و همه آن‌ها و درون و اعماق

آن‌ها را به اندازه مفروض و مقدّر و متفاوت، تقسیم و تجزیه و ترکیب می‌کند و پیش  
می‌برد.<sup>۱</sup>

«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا حَكِيمًا». فعل کان با تجرید از زمان، مشعر به علم و حکمت  
جاری و نافذ در زمان و ساخت و تکوین است، نه تجرید محض که «إِنَّ اللَّهَ عَلِيًّا  
حَكِيمٌ» مبین آن است. علم و حکمتی که سراسر جهان نمودار تمثیل آن است و هر  
جزء و ذره و کلی همان رامی نمایاند.

این اولین آیه در بیان سهام و قسمت‌بندی مواريث طبقه اول است که چون  
ستون فقرات خانواده و هسته نخستین آن است: پدر، مادر، اولاد و اولاد اولاد و  
هرچه پایین‌تر. آیات مواريث، پس از اصل کلی قرابت و اولویت رحمی و خونی و  
تبییت آن است که نخست در آخر سوره انفال آمده است. در سال‌های اول هجرت،  
آیاتی که برای دعوت و تأکید به هجرت نازل می‌شد، مسلمانان پراکنده و دور افتاده  
و مهجور و مستضعف شده را به سوی مدینه می‌کشاند و مدینه را آماده و مأواهی  
مهاجران می‌کرد، چنان‌که اهل مدینه (انصار) اموال و خانه‌های خود را با مهاجران  
تقسیم می‌کردند و پیمان برادری (اخوّت) می‌بستند. این پیوستگی ایمانی،  
پیوندهای قرابت و وراثت خویشاوندی و سنتی را تحت الشاعع قرار می‌داد تا آن‌جا

۱. اختلاف در وزن و اندازه و حرکات که به ترکیب و انتلاف و سامان و نظم می‌انجامد، نمودار علم و حکمت نافذ و محیط در سراسر جهان و اجزا و ذرات آن است: نموداری اختلاف بار الکترونیکی مثبت و منفی «پرتوون، الکترون» در اعماق ذرات «اتم‌ها» که عنصرهای متفاوت و سنگین و سبک از آن‌ها نمودار می‌شود، تقسیمات مختلف مواد درونی و هسته‌ای یاخته‌ها، تقسیمات مختلف یاخته‌ها و پیدایش بافت‌ها، اختلاف سوخت و سازها، اختلاف زئن‌ها و رشته‌های زئنی «کروموزوم» در بدن انواع زندگان، «در سلول انسان ۲۳ جفت است» و هر دانه زن حامل صفات و آثار توارثی و هر رشته دارای صدها و هزارها زئن، که با تکثیر سلول، جفت جفت تقسیم می‌شوند، جز در سلول تناسلی که به ۲۳ واحد تقسیم می‌شوند و با تلقیح به صورت جفت جفت در می‌آیند، و آن‌جهه علم تجربی کشف کرده و آن‌جهه در پس پرده جهل بی‌انتهای انسان است. (مؤلف)

که با برادری ایمانی زمینه فکری و اخلاقی برای وراثت مالی بین مسلمانان فراهم شد. آخرین آیه (۷۵) انفال، پس از آیات اصل هجرت و همبستگی مهاجران و مجاهدان، اصل کلی اولویت رحمی و خونی را در پرتو همبستگی ایمانی بیان کرده است: ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدٍ وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمُ أُولَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ...﴾<sup>۱</sup> که مشعر به اولویت ارشی ناشی از همبستگی ایمانی و پیوندهای رحمی است. آیات سوره احزاب که با خطاب و امر و نهی به پیامبر ﷺ آغاز شده: «لَا تُطِعُ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ ... وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِنْ رِبِّكَ ... وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...» و پس از آن، دو سنت انسابی جاهلیت را نفی کرده: همسرانی که با ظهار چون مادر می شدند «انت علیّ كظهر امی» جمله‌ای بود که چون شوهری به زنش می گفت بر او حرام و مانند مادر می شد. و نیز فرزندی که از نسل دیگر بود با قرار و اقراری به فرزندی شخص «تبنی یا پسر خواندگی» دیگری درمی آمد. آن‌گاه در این آیات حق ولایت و اولویت حکمی پیغمبر را بیان کرده و هم‌چنین مادری زنان آن حضرت را نسبت به مؤمنان: «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ أُمَّهَاتُهُمْ سِپس اولویت رحمی را: وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمُ أُولَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ»<sup>۲</sup> که نفی هرگونه وراثت و اثبات توارث رحمی در ضمن همبستگی و برادری ایمانی است و همه در پرتو ولایت الهی و تشریعی که بیان‌کننده و تشریع‌کننده احکام و سرپرستی و رهبری می باشد. و نیز آیه ۳۳ همین سوره نساء بیان اولویت قرابت و نسب است: «وَ لِكُلِّ جَعْلَنَا مَوَالِيٌّ

۱. کسانی که پس از آن ایمان آوردند و هجرت گزیدند و با شما جهاد کردند پس آنان از شما هستند و دارندگان نسبت رحمی، برخی از ایشان نسبت به برخی در کتاب (قانون) خدا اولویت دارند... انفال (۸)، ۷۵.

۲. پیامبر بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران آنان هستند، و در کتاب [سنت و قانون] خدا، برخی از خویشاوندان نسبت به برخی دیگر از مؤمنان و مهاجران سزاوارترند... احزاب (۳۳)، ۶.

ِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ...<sup>۱</sup> پس از اصل کلی اولویت میراث رحمی، اصل عمومی نصیب مرد و زن آمده: «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ... وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ». اصل عمومی سهم مردان نسبت به زنان: «لِلَّذِكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُتْشَيْنِ».

با این اصول کلی و عام و بیان این آیات، اولویت هر طبقه و سهام هر یک از طبقات مشخص می‌شود: تا فردی از طبقه اول که پیوند بی‌واسطه با ارث‌گذار دارند در میان است، طبقه دوم که با یک واسطه پدر و مادر به ارث‌گذار می‌رسند، سهمی ندارند. و دوامین طبقه، مانع ارث طبقه سومین است که به دو واسطه پدر یا مادر و جد و جدّه به ارث‌گذار می‌رسند و هم‌چنین است دیگر طبقات که با واسطه‌هایی بیشترند. پدر و مادر و اولاد با هم سهام مفروض و به تنها یی همه ارث را به قانون اولویت می‌برند و اگر فرزند یا فرزندان بی‌واسطه در میان نباشند، فرزندان فرزندان (نواده‌ها) وارث پدر یا مادر خود می‌شوند. طبقه دوم، برادران و خواهران و جد و جدّه‌اند که اگر هیچ‌یک از آن‌ها در میان نباشند، فرزندان آن‌ها وارث پدر یا مادر خود می‌شوند. طبقه سوم عموها و عمه‌ها و دایی‌ها و خاله‌ها هستند و پس از آن‌ها اولادشان تا دورترین. و اگر وارث رحمی نباشد، وارث امام است. در هر یک از این طبقات که وارثان زن و مرد هم طبقه باشند، به قاعدة «لِلَّذِكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُتْشَيْنِ» ارث تقسیم می‌شود. و اگر زن‌ها یا مرد‌ها نسبی باشند به تساوی می‌برند. میراث سببی «ازدواج» چنین است:

«وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْواجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ

۱. و برای هر گروهی که وارث قرار دادیم از آنجه پدر و مادر و خوبیشان نزدیکتر به جاگذاشته‌اند سهمی است.



لَكُمْ وَلَدُ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدُ فَلَهُنَّ الْثُمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدٍ وَصِيَّةٌ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٌ  
وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلٌّ وَاحِدٌ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ  
كَانُوا أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكٌ كُلُّهُمْ فِي النُّلُثِ مِنْ بَعْدٍ وَصِيَّةٌ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٌ غَيْرُ  
مُضَارٍ وَصِيَّةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ».

شوهر از زنی که فرزند ندارد - از همین شوهر وارث یا شوهر دیگر - نصف ماترک را می‌برد. و اگر زن فرزند داشته باشد، شوهر یک‌چهارم را: «فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ  
فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ». در این صورت، نصف یا سه‌چهارم میراث زن از آن پدر یا مادر و یا فرزند و یا دیگر طبقات است به فرض یا اولویت، پس از برداشت آن‌چه وصیت شده و دین: «مِنْ بَعْدٍ وَصِيَّةٌ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٌ». میراث داشتن و حق وصیت زنان، دلیل و تثبیت حق مالکیت و اختیار تصرف آنان است و از طریق میراث زن و وصیت، راه انتقال ارث به واحد دیگر خانواده و مجتمع اسلامی باز شده است. برای زنان از شوهران یک‌چهارم است، اگر شوهر فرزندی نداشته باشد: «وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا  
تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ». و اگر شما (مردان) فرزند دارید - از این زن یا زن دیگر - برای زنان یک‌هشتم است: «فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الْثُمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ»<sup>۱</sup> اگر زن‌ها متعدد باشند، یک‌چهارم یا یک‌هشتم به تساوی میان آن‌ها تقسیم می‌شود، پس از برداشت وصیت و دین: «مِنْ بَعْدٍ وَصِيَّةٌ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٌ».

۱. ظاهر «مِمَّا تَرَكْتُمْ» تعییم میراث است. شهرت بین فقهای ما تفکیک میراث است: زن از اعیان ماترک (زمین) هیچ ارث نمی‌برد یا در صورتی که از شوهر فرزند داشته باشد از اعیان نمی‌برد. بعضی در اعیان تفصیل داده‌اند: زمین خانه و زراعت. این نظر، شاید ناظر به مصلحت وارثان باشد تازن زمین خانه مسکون و سرمایه زراعی را با خود منتقل نکند و یا دلیل محدودیت مالکیت در اراضی است تا آن‌گاه که کسانی آن‌ها را در حیات و تصرف و احیاء داشته باشند. چنان‌که بعضی فقهاء نظر داده‌اند، به نظر می‌رسد که جمع تعییم «مِمَّا تَرَكْتُمْ» با نظر بعضی از روایات این باشد که تا زمین خانه و زراعتی، به صورت مواد در نیامده، از قیمت و منافع آن با قرار و صلحی به زن داده شود. (مؤلف)

این آیات اولین حکم رسمی و اعلام حق مالکیت و ارث بردن و ارث گذاردن و وصیت برای زنان، در اجتماعات قبیلگی عرب و دیگر جوامعی است که زن حق مالکیت و میراث رسمی و قانونی نداشت.

«وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُّسُ». یورث (به فتح راء، فعل مجهول) قرائت مشهور است. «كَلَالَةً»، خویشانی اند که در پیرامون و از فروع تنه نسبی باشند، نه اصل و تنه نسب: پدران و اولاد. «كَلَالَة» خبر «کان»، مرد یا زنی است که ارث برده شده «ارث‌گذار» که خود کل (بار) بر دیگران یا در پیرامون زندگی آن‌ها به سر می‌برد و فرزند یا پدر کفیلی ندارد. و می‌شود که «كَلَالَة» به معنای مصدری، حال یا تمیز یا مفعول له «یورث» باشد: در حالی که، از جهت، برای کلاله بودن، ارث برده شده. در این صورت «رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً» فاعل کان «تامه»، ارث‌گذار و یا ارث برنده یا میراث است. و شاید کلاله، مفعول یورث باشد، از این جهت که باب افعال آن دو مفعولی است: «اورهه متاع، علمما». و در فعل مجهول آن، مفعول دوم به جای اول می‌شود. به قرائت فعل معلوم «يُورَث»، (به کسر و تخفیف یا تشدید راء) نیز همین مفهوم را می‌رساند: ارث‌گذار، یا ارث بری که در پیرامون ستون نسب باشد. «أَوِ امْرَأَةٌ»، عطف به رجل است: یا زنی باشد که ارث‌گذار - ارث برده شده - کلاله است.<sup>۱</sup> اگر برای چنین مرد یا زنی برادر یا خواهری باشد، برای هر یک از آنان یک‌ششم میراث می‌باشد: «وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلٍّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُّسُ». اگر برادران و خواهرانی باشند، یک ثلث ماترک را به تساوی می‌برند، و خواهران و برادران یکسان: «فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءٌ

۱. کلاله: وارثان پیرامون (در عرض) طبقه اصلی هستند: برادران، خواهران، عموهای، عمه‌ها، داییها، خاله‌ها و فرزندان اینان که وارث پدران و مادران خود هستند. که آنان وارثان جد یا جدۀ متوفایند. از این جهت در این آیات میراث برادر و خواهر مشخص شده نه دیگر کلاله‌ها. (مؤلف)

فی التُّلُثِ». در این آیه سهم یک برادر یا یک خواهر مطلقاً «سدس» و بیش از آن «ثلث» آمده. این دو سهم به اتفاق فقهاء واستناد به روایات، از آن برادران و خواهران مادری متوفی است و این‌که اگر مادر و پدر متوفی در حیات بودند یک ثلث ما ترک از آن مادر بود و هر وارث دورتر سهم اقرب به خود و متوفی را می‌برد، قرینه‌ای است که این آیه ناظر به برادران و خواهران مادری است، و آیه آخر این سوره که سهم یک خواهر نصف و دو خواهر دو ثلث آمده، ناظر به سهم خواهر و خواهران پدر و مادری و پدری است.<sup>۱</sup>

«مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ عَيْرَ مُضَارٍ». چهارمین بار در پایان بیان سهام آمده با قید «عَيْرَ مُضَارٍ» که حال مطلق برای «وصیة او دین»، است: در وصیت یا دین هیچ‌گونه قصد ضرر رسانی به وارثان و محروم نمودن هر یک از آنان، به سبب وصیت برای دیگری یا اعتراف به دین یا اگذاری به کسانی، با انگیزه عاطفی و حب و بعض نباشد. یازیان‌های دینی و اخلاقی به افراد یا جموع. که اگر قصد ضرار باشد، از گناهان کبیره «چنان‌که در حدیث آمده» است. و اگر محرز و اثبات شود، وصیت یا اعتراف به دین، نافذ نیست. چه ضرری نبودن وصیت از جانب خدامی باشد و فوق هر وصیتی است: «وَصِيَّةٌ مِّنَ اللَّهِ»، «هذا یکون وصیة من الله» یا «وصیة» به معنای مصدری و حال «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ...» باشد. خداوندی که دانای به همه مصالح و شکایات از مؤاخذه عاصیان است: «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ».

فرائض (سهام، نصیب‌ها) ارشی که در این دو آیه (۱۱ و ۱۲) و آیه (۱۷۶) آخر

۱. اگر اجماع یا اتفاق فقهاء و روایات و این قرینه تقييدکننده –به برادران و خواهران مادری –نبود، این احتمال می‌رفت که با پیوستگی «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ ... أَوْ امْرَأَةً» به بیان سهام زن و شوهر، آیه ناظر به برادران و خواهرانی باشد که یا زن یا شوهر متوفی «موروث» باشند. در این صورت، ضمیر اسم کان «کانت»، راجع به شوهر یا زن مستفاد از صدر آیه است و جمله اسمیه «رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً» خبر آن (رجل، مبتداء، بورث، خبر، کلاله حال یا تعیز) و هم چنین –ان کانت بورث –که از (او امرأة) برمی‌آید. (مؤلف)

سوره آمده، شش فرض است: دو سوم  $\frac{2}{3}$  و نصف آن  $\frac{1}{3}$  و نصف آن  $\frac{1}{6}$  و همچنین نصف  $\frac{1}{2}$  و نصف آن  $\frac{1}{4}$  و نصف آن  $\frac{1}{8}$ .

۱- دو سوم، از آن دو دختر یا دو خواهر و بیشتر.

۲- نصف، از آن یک دختر، شوهر «با نبودن فرزند بی واسطه برای زن» یک خواهر پدری و مادری یا پدری.

۳- یک سوم «ثلث» از آن مادر «با نبودن فرزند و برادران برای پدر»، و برادران و خواهران مادری.

۴- یک چهارم «ربع» از آن شوهر «با بودن فرزند زن» و زن «با نبودن فرزند شوهر».

۵- یک ششم «سدس» از آن هر یک از پدر و مادر «با بودن فرزند متوفی» و مادر «با بودن برادران و خواهران متوفی» و هر یک از برادر و خواهر مادری.

ع- یک هشتم «ثمن» از آن زن «با بودن فرزند و یا فرزند فرزند شوهر، هر چه فرویدن باشد».

اگر سهم داران با اقربا هم طبقه‌ای باشند که سهم مشخص دارند یا ندارند، باقیمانده سهام مفروض، از آن اقربای نزدیک است نه اقربای دور و نه شوهر یا زن «پدر و مادر و یا فرزندان، هرچه فرویدن باشند»، که از نظر فقهای امامیه، بین آنان به نسبت سهام تقسیم می‌شود. از نظر فقهای عامه، زائد به منسوبان پدری «عصبة» طبقه بعدی می‌رسد. برادر یا خواهر با بودن مادر و بدون آن و عموهای عمه‌ها و هم‌چنین... و اگر ما ترک از مخرج سهام کسر باشد، کسر از اقربایی می‌باشد که سهم مشخص ندارند یا دارای یک سهم باشند نه از کمترین سهم آن‌ها که دو سهم مردد دارند: از میراث پسر یا یگانه دختر یا دختران. نه از کمترین سهم مادر و شوهر یا زن که وارثان دو فرضی‌اند. این کسری در مواردی است که زن یا شوهر با دیگر وارثان



جمع شوند. از نظر فقهای اهل سنت، کسری مانند دین، از سهام همه سهام داران است. ادله این اختلاف، و همچنین فروع احکام میراث طبقات و موانع ارث، در فقه ما به تفصیل آمده است.<sup>۱</sup>

**«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِعُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».**

اشارة است به آن‌چه از اوامر و نواهی و احکام و اقسام و سهام و مواريث که در این آیات بیان شده است: اسم اشارة مفرد (تلک) از جهت پیوستگی و وحدت رابطی و تجزیه‌ناپذیری این احکام است که مجموع آن‌ها حدود الهی را در روابط خونی و جسمی و میراثی می‌نمایاند و با اطاعت، این مرزهای الهی از مرزیندی‌های بشری مشخص می‌شود و گسترش می‌یابد و مرزهای قومی و نژادی و جغرافیایی و طبقاتی و مرامی را از میان بر می‌دارد و از بشر محدود و درگیر در مرزهای درونی و بیرونی خود، انسان جهانی و پیشو از مرزهای خدا و به سوی خدا می‌سازد که استعداد و کوششهاش را می‌رویاند:

**«... وَ مَنْ يُطِعُ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» اطاعت،**

۱. در قرآن، سهام چنان که برای وارثان تنظیم شده که با نبودن زن یا شوهر - که عارضی و متغیر است - هیچ‌گاه از ما ترک افزایش نمی‌یابد و کسری (علوی) پیش نمی‌آید. چون فقهای اهل سنت مادر را حاجب برادر و خواهر نمی‌دانند، موارد عول (افزایش سهام، کسر ما ترک) بیشتر می‌شود. و نیز با فاقدۀ اقربیت، موردی برای افزایش میراث (تعصیب) نمی‌ماند تا زاند - از نظر عامه - به عصیه پدری بر سرد با اختلافی که در موارد آن دارد که با نص «لِلَّهِ حَالٌ نَصِيبٌ ... وَ لِلّٰسٰءِ، وَ أُولُو الْأَرْحَامِ...» جز قول و فعل عمر، دلیلی برای آن ندارند تا خویشاوند مادری را از هم طبقه پدری خود محروم کنند. گویا تأثیر سنت جاهلیت که زنان محروم از ارث بودند، در این رأی دخالت داشته و همچنین تأثیر روش یهودیان مدینه. و شاید دید سیاسی، تا عمومها و عموزادگان پیغمبر اکرم ﷺ بر فرزندان دخترش فاطمه ؓ در موارث آن حضرت تقدم یابند. الله اعلم. (مؤلف)

فرمانبری و تعهد فعلی و آمادگی دریافت فرمان‌ها از خدایی است که کمال و جمال مطلق و از پیمبری است که برای رسالت به سوی او عروج کرده و راه و سنن معراج انسان را از این دهد و با وحی قرآن و سنت‌هایش که به مرزهای خدایی رهنمایی می‌کند، کاروان بشر را از گمراهی در پیچ و خم مرزهای ساخته بشری و غرایز و هواهای شیطانی می‌رهاند. اطاعت در سراسر جهان و مسیر حیات انسان جریان دارد. موجودات طبیعی مطیع قوا و قوانین حاکم بر طبایع اشیائیند و در مسیرهای همان قوانین حرکت دارند، زندگان بیش از آن محکوم غرایزند. انسان عاقل و مختار، در همهٔ شؤون زندگی و هر احتیاجی محکوم جبراً اطاعت است: اگر در راهی می‌رود از راهنمایی اطاعت می‌کند، اگر بیمار است از پزشک موثق، برای مسکن از مهندس و معمار، در سفر از رانده و ملاح و خلبان و هم‌چنین در قوانین و هدف‌های زندگی. آیا با بینش و دریافت‌ها و مرزها و چشم‌اندازهای محدود خود می‌تواند مسیر و نهایت حرکت انسان و مرزهای آن را بشناسد و مشخص سازد؟ انسانی که مسئولیت و حرکت ذاتی و چشم‌انداز فطریش مرز ندارد، آیا می‌تواند همیشه در مرزهای اندیشه محدود و غرایز ساخته خود و ماندهای خود محدود و متوقف شود؟ اطاعت خدا و رسالت رسول سریعچی از این‌گونه مرزها و نفی مرزهای ذلت و بندگی آور بشری و شکستن و فروریختن این محدودیت‌هاست که هرچه بیشتر باشد، مرزهای خدایی روشن تر و مشخص‌تر و پیش برندۀ تر می‌شود تا هماهنگی با جهان و ورود در مرز بی‌مرز توحید خالص و فوز: ﴿إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرْدُو كُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ﴾، آل عمران (۳)، ۱۴۹. ﴿وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِفِينَ﴾، شعراء (۲۶)، ۱۵۱. ﴿وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتُكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا﴾، حجرات (۴۹)، ۱۴. ﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَى اللَّهَ وَ يَتَّهِّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِرُونَ﴾، نور (۲۴)، ۵۲.

﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾،



احزاب (۳۳)، ۷۱. ﴿وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ...﴾، نساء (۴)، ۶۹ و دیگر آیات که نتایج متقابل اطاعت غیر خدا و اطاعت خدا را بیان می‌کند: اطاعت کافران به خدا و احکام خدا، اطاعت مسرفین و برگشت به جاهلیت است. اطاعت خدا و رسول، اعمال رانمی‌کاهد و در جهت رشد می‌برد و رستگاری و تنعم با نعمت دادگان را در پیش دارد:

«يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ». بهشتی که مرز ندارد و خلود دارد. سریچی و انحراف از فرمان‌های خدا و رسول و حدود خدایی، گمراهی است و کشیده شدن در مرزهای مختلف و متضاد و محدود کننده عقل و روح و پستی و مسکنت آور و سقوط استعداد و قوای انسانی در غرایز پست و متلاشی شدن نیروها و خلود در دوزخ:

«وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَ يُدْخِلُهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ».

عصیان خدا و رسولش، اگر آگاهانه باشد، چون ملازم با تعدی حدود الهی است، عطف «وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ» باید بیانی باشد، و شاید که هر دو فعل «یاعص» و «یتعدّ» استمراری و شرطی باشد در مسیر حتمیت دوزخ‌خواری: (عذاب مهین). چه می‌شود کسانی به سایق فطرت و عقل سليم، در مرزهای خدایی باشند و سرانجام مطیع شوند. و چون اطاعت خدا و رسول، همان بودن و رفتن در مرزهای الهی است، فعل شرطی دیگر در مقابل «یتعدّ حُدُودَ اللَّهِ...»، «لم یتعدّ» نیامده است و چون در مسیر خیر و رحمت و کمال و در برگیرنده و ائتلاف است، پس از فعل‌های مفرد «یطع ... یُدْخِلُهُ ...» و صفت جمعی «خالدین» آمده است. و در مقابل آن، عصیان خدا و رسول و تعدی به حدود و از حدود الهی، به اطاعت از مظاهر شرک‌های

شیطانی و مرزهای متنافر و متضاد می‌کشاند و سرانجامش فردگرایی و تنها بی است، با وصف مفرد «خالِدًا» آمده. همین مرزهای بی مرز شیطانی و شهوانی است که رشد استعداد انسان‌ها را سرکوب می‌کند و در زندان خواری مرزهای غرایز پست و سقوط آور نگه می‌دارد: «وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ».<sup>۱</sup>



## کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

- 
۱. در طول تاریخ تا امروز، حقوق و مسیر و استعدادهای انسان، برای بشر عادی ناشناخته مانده و از پس پرده اوهام ثبت شده و در حدود مرزهای بی مرز شهوت و آزو ثروت و تعصبات ناشی از آن‌ها مرزبندی گردیده و چشم انداز انسان آزاد را محدود کرده است. مرزهای قومی و نژادی و طبقاتی و مرامی پدیده‌ای از دید محدود و منحرف انسان است. آن‌ها که لغت و منطق و زبانی جز زبان آزو شهوت نمی‌شناسند، چگونه می‌توانند از انسان و حقوق انسان دفاع کنند؟! (مؤلف)